

تحلیلی بر ماهیت حکومت سربداران بیهق

مینو صدرزاده *

اشاره

در میان سلسله های امرائی که بعد از برافتادن ایلخانان در ولایات مختلفه ایران مدتی امارت و تسلط یافته اند، سربداران اگر چه نه از جهت وسعت مملکت و قدرت و شکوت با امرای دیگر قابل مقایسه هستند و نه از حیث دوام دولت و عظمت آثار، ولی از یک بابت در تاریخ ایران قبل از تشکیل سلسله صفویه اعتباری خاص دارند و آن قیام ایشان است به مخالفت با اهل تسنن به عنوان علمداری از مذهب شیعه و سعی در انتشار آداب و احکام این دین.

امرای سربداری شهر سبزوار را که از قدیم مردم آن به تشیع اشتهاار داشتند مرکز خود فرار دادند. نوشتار پیش رو تلاش خواهد کرد به ماهیت حکومت سربداران در بیهق بپردازد.

از جمله دولت‌هایی که مقارن مرگ ابوسعید ایلخانی و یا بعد از در گذشت او در ایران روی کار آمد، دولت سربداران بود. این دولت مولود انقلابی بود که در سال (۷۳۳ هـ ق)^۱ در روستای باشتین از توابع سبزوار در اعتراض به بدرفتاری مأموران مغولی صورت گرفت.

نخستین منبع درباره سربداران، کتاب تاریخ سربداران است، از مؤلفی نا معلوم که به طور غیر مستقیم در آثار تاریخ نگاران بعد، مانند حافظ ابرو و فصیحی خوافی و عبدالرزاق سمرقندی و معین‌الدین اسفزاری و میرخواند و خواندمیر؛ به ما رسیده. از این رو در همه آن‌ها با یک روایت اصلی و اختلافات جزئی مواجهیم.^۲ در میان این منابع تنها دولت‌شاه سمرقندی است که علاوه بر تاریخ سیاسی - نظامی سربداران به جنبه‌های اجتماعی دولت آنان نیز توجه می‌کند.

* دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه آزاد مشهد

۱- فصیح خوافی، احمد بن محمد، *مجمعل فصیحی*، تصحیح: محمود فرخ، انتشارات باستان، مشهد، ۱۳۴۱، جلد سوم، ص ۵۲

۲- میرخواند، *روضه‌الصفا*، تصحیح جمشید کیانفر، اساطیر، تهران، ۱۳۸۰، جلد ۸، صص ۴۴۹۳، ۴۵۱۵.

تعدد و وفور منابع تاریخ سربداران باعث شده سال شمار این سلسله، بسیار مغشوش و درهم باشد. این نکته، با مراجعه به منابع مرتبط به سهولت قابل لمس است. وجود همین تقیصه مؤلف کتاب عروج و خروج سربداران را بر آن داشته با کمک سکه‌های سربداران به بازسازی سالشمار این سلسله بپردازد.

قدیمی‌ترین اثری که از قیام مردم باشتین خبر می‌دهد کتاب مجمل فصیحی اثر فصیح خوافی است. او گزارش دو برادر باشتینی - حسن و حسین حمزه - را که از مردم زاهد و عابد منطقه بوده و ایلچیان از آنان شراب و شاهد طلبیدند نقل نموده و بیان می‌کند چون آنان از آوردن شاهد عذر خواستند، ایلچیان قصد زنان ایشان نمودند. لذا برادران با یکدیگر گفتند ما این قضیه بر خود روا ندادیم اما سرهای خود را بر دار دیدیم و شمشیرها کشیده در آمدند و هر پنج مغول را به قتل رساندند^۱.

به این ترتیب، قیام از خانه‌ی برادران حمزه آغاز شد و باشتین را فرا گرفت و از آنجا به سایر نقاط بیهق رسید.

ورود شیخ خلیفه مازندرانی به سبزوار که مدتی در آمل و سمنان به سر برده بود و با علمای زمان چون شیخ بالوی آملی و شیخ علاءالدین سمنانی و شیخ غیاث الدین هبه‌الله حموی، حشر و نشر داشت^۲، مصادف با چنین اوضاع پر آشوبی بود. با استقرار او در مسجد جامع شهر، مردم سبزوار گرد او جمع آمدند. شهر سبزوار برای تبلیغات مزبور بسیار مناسب و خوب انتخاب شده بود چرا که روستائیان و قشرهای پایین شهری از شیعیان متعصب و مخالف قدرتهای موجود بودند و از سوی دیگر سبزوار از کانونهای میهن پرستی ایران بود و بر طبق یک افسانه بسیار قدیمی جنگ تن به تن رستم و سهراب، پهلوان حماسه شاهنامه در آنجا به وقوع پیوسته بود. این عوامل باعث شد بسیاری از شهرنشینان و تقریباً تمام روستائیان اطراف، بخصوص جوانان که مجذوب تبلیغات شیخ خلیفه شده بودند، مرید وی گردند. ارادت آنان به شیخ چنان شد که ایلخانان و فقهای اهل تسنن از نفوذ او به هراس آمده، در صدد قتل او بر آمدند و شبانه او را در مسجد جامع، خفه کردند. اما در

۱ - فصیحی خوافی، احمد بن محمد: همان، جلد سوم، ص ۵۰.

۲ - میر خواند، همان، جلد ۸، ص ۴۴۹۹؛ خواند میر، غیاث‌الدین: حبیب‌السیبیر، خیام، تهران ۱۳۱۳، جلد ۳، صص ۳۵۹-۳۵۸.

انظار عموم چنان جلوه دادند که شیخ خود کشی کرده است.^۱ مرگ او زمینه قیام و انتقام را از عمال ایلخانی و فقهای درباری فراهم آورد. از این رو شیخ خلیفه را بنیان گذار نهضت سربداران به شمار آورده‌اند. در میان شاگردان او، شیخ حسن جویری که در سبزوار ملازم و همراه شیخ بود و از آوازه بیشتری برخوردار بود، پس از مرگ شیخ با سفرهای سیاسی خود، مردم دیار نیشابور، خبوشان، ابیورد و مشهد را به مخالفت با مغولان و ایلخانان فرامی‌خواند.^۲ بسیاری از تاریخ نویسان از جمله حافظ ابرو، میرخواند، ظهیرالدین مرعشی متن نامه‌ای را که شیخ حسن جویری به امیریک محمد بن ارغونشاه جانی قربان نوشته، نقل کرده‌اند. شیخ حسن در این نامه، نام شهرها و نواحی را که بازدید کرده و در آنها به تبلیغ پرداخته ذکر کرده است.^۳ نامه شیخ حسن را نمی‌توان مبین عقیده او دانست. از محتوای سخنان او پیداست که وی میلی به خروج نداشت و هدایت قیام از دست او خارج شد و به دست کسانی افتاد که بعدها دشمن او شدند.

سرانجام ققهای اهل تسنن بودند که ارغون شاه را علیه حسن جویری، شخصی که خلق را به تشیع فرا می‌خواند و افکار انقلابی داشت، شوراندند. شیخ حسن ابتدا در بند و سپس در دژی محبوس شد.^۴ قتل شیخ خلیفه و دستگیری حسن جویری زمینه بروز نهضت را فراهم آورد. قتل پنج تن ایلچی (یا ایلچی) در روستای باشتین که اهالی آن مرید شیخ حسن جویری بودند عاملی شد برای درگیری ماموران حکومتی و اهالی باشتین و در این میان عبدالرزاق نامی که معتقد به این بود به مردی سر خود بر دار دیدن، هزار بار بهتر که به نامردی کشته شدن، به کمک باشتینیان آمده، دامنه نبرد به سبزوار کشیده شد و شهر از دست ایلچیان خارج و به

۱- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله: *زیده التواریخ*، به تصحیح کمال حاج سید جوادی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲، تهران، جلد ۱، صص ۱۲۸۰، ۷۸، ۷۹؛ میرخواند، همان، جلد ۸، ص ۴۵۰۰.

۲- همان، سمرقندی، کمال الدین عبد الرزاق: *مطلع سعیدین و مجمع بصرین*، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۳، جلد ۱، ص ۱۴۶.

۳- حافظ ابرو: همان، میرخواند، همان، جلد ۸، صص ۴۵۰۹ تا ۴۵۰۵.
* در زمانیکه ارغون شاه در ملازمت طغا تیمور به عراق رفته بود، مردم از بیم سربداریه به او متوسل شدند او وپسرش بعضی ولایات خراسان را گرفتند. رک: *روضه الصفا*، ج ۸، ص ۴۵۰۴.

۴- حافظ ابرو: عبدالله بن لطف الله: همان، جلد ۱، ص ۸۰؛ مرعشی، ظهیر الدین: *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، مطبوعاتی شرق، تهران، ۱۳۴۵، صص ۱۶۸-۱۶۹.

تصرف مبارزان که خود را سربدار می‌نامیدند افتاد و امیر عبدالرزاق به عنوان اولین امیر این سلسله پذیرفته و دامنه نهضت در کوتاه مدت به دیگر شهرها راه یافته و سبزوار به عنوان پایتخت سربداران تعیین گردید.^۱

در این نوشتار پرداختن به تاریخ سیاسی سربداران نه مطلوب است نه مفید. از این رو با استناد به مرآت البلدان، محمد حسن خان صنیع الدوله به ذکر خلاصه‌ای از تاریخ سیاسی سلسله سربداران اکتفا نموده و بیشتر به بررسی تحلیلی ماهیت این طایفه و نقش و اثری که این جماعت در اشاعه تشیع داشتند می‌پردازیم.

«اول حکمران این طایفه امیر عبدالرزاق بن خواجه فضل‌الله باشتینی بود. وی به سبب شجاعتی که داشت به ملازمت سلطان ابوسعیدخان بن سلطان محمد خدابنده رسیده، تقرب تمام یافت. پس از چندی سلطان ابوسعید او را به تحصیل مالیات کرمان فرستاد. او مالیه‌ای را که در کرمان گرفت در قلیل زمانی صرف کرده و به باد داد و از بیم، راه وطن گرفت. در عرض راه خبر فوت سلطان را شنید. در سنه (۷۳۲هـ.ق) به وطن رسیده و چون در آن قریه فتنه‌ای بر پا شده بود، او نیز خود را در میان انداخته به خیال ریاست افتاد و با علاءالدین محمد وزیر خراسان محاربه نمود و ویرا به قتل آورد و اموال او را متصرف شده، جانی گرفت. آنگاه مردم قریه باشتین را جمع کرده گفت فتنه‌ای عظیم به پا شده اگر مساهله کنیم همه کشته شویم به مردی خود را بر سر دار دیدن هزار بار بهتر از آن که به نا مردی کشته شوم. بنا بر این قول این طایفه ملقب به سربداریه شدند... و در اندک وقتی جمعی کثیر به متابعت امیر عبدالرزاق درآمدند و در سنه (۷۳۸هـ.ق) باهقتصد مرد جنگی سبزوار را مسخر کرده و خطبه به نام او خوانده شد. وی چون نهایت شریر و مصر در مناهی بود برادرش امیر وجیه‌الدین در همان سال او را مقتول ساخت. این امیر پس از شکست ارغون شاه، حاکم نیشابور موفق شد جرجان را نیز مسخر نماید و سرانجام در حمله‌ای که به مازندران کرده بود، به دست جلال‌الدوله اسکندر، به قتل رسید. جانشین وی محمد آی تیمور که سابقاً نایب‌الحکومه سبزوار بود نیز تا سال (۷۴۷هـ.ق) حکومت را در دست داشت. پس از قتل وی، کلو اسفندیار و شمس‌الدین فضل‌الله نیز اندکی بر سربداریه حکومت راندند و بدلیل بی‌لیاقتی کنار رفته زمام امور بدست خواجه شمس‌الدین علی چشمی که مردی شجاع و با

۱- حافظ ابرو: همان، جلد ۱، ص ۸۱؛ میرخواند: همان، جلد ۸، صص ۴۴۹۶ تا ۴۴۹۴؛ خواندمیر، غیاث‌الدین: همان، جلد ۳، صص ۳۵۶-۳۵۷.

فراست بود افتاد. در زمان وی مناهی متروک و پانصد نفر زن فاحشه به امر او مقتول شدند و خود او نیز سرانجام پس از چهار سال حکومت به دست حیدر قصاب که از ملازمانش بود، به قتل رسید. معروفترین حکمران سربداریه خواجه یحیی کرابی است که یک تنه با چند ملازم به جنگ طغاتی‌مور امیر مغولی گرگان رفت و پیروزمندانه همراه با غنائم و سلاح و اموال فراوان به سبزواری مراجعت نمود. او پس از چهار سال و هشت ماه امارت در سنه (۷۵۷هـ.ق) در یک درگیری تن به تن با برادر زن خود روانه آن دیار شد. پس از وی اشخاصی نظیر ظهیرالدین کرابی که پیوسته به لعب شطرنج مشغول بود، حیدر قصاب که قتلغ بوقا نامی او را کشت، امیر لطف‌الله سپس پهلوان حسن دامغانی و خواجه علی مؤید قدرت یافتند.^۱

منابع تاریخی در خصوص قتل عبدالرزاق به دست برادرش وجیه‌الدین، هم صدا از وجیه‌الدین چهره‌ای موجه می‌سازند و برادرکشی وی را به تمایلات انسان دوستانه او نسبت می‌دهند و در مدح او کارشان به غلو می‌کشد. در همان حال می‌کوشند از عبدالرزاق چهره‌ای کریه و بد منظر جلوه دهند.^۲

این در حالی است که به گفته همان مورخان، عبدالرزاق با آن که از محتشمان و اکابر بی‌هقیق است، تا پایان پیشوا و رهبر توده روستائیان که از آنان به عنوان جناح افراطی (شیخیان) یاد می‌شود، باقی ماند، اما وجیه‌الدین مسعود با طغاتی‌مور و دیگر قدرتهای خراسان، سیاست مسالمت جویانه‌ای در پیش گرفت و نشان داد که نماینده توده مردم نیست. دولت‌شاه با صراحت بیان می‌کند: «بزرگان و اهالی خراسان این کار را (قتل عبدالرزاق) از مسعود پسندیده داشتند»^۳. با روی کار آمدن امیر مسعود، جنگ و نزاع میان سربداران و دولت خراسان خاتمه یافت، از این رو در دوره‌ی او بر خلاف عهد عبدالرزاق، دیگر شاهد لشکرکشی علیه سربداران نیستیم. اسمیت که تلاش می‌کند با اطلاعات ماخوذ از سکه‌ها به اصلاح و تکمیل منابع مکتوب دولت سربداران بپردازد، به وجود سکه‌هایی اشاره دارد که در تاریخ (۷۴۰ هـ.ق) در سبزواری ضرب شده و نام طغاتی‌مور بر آن حک شده^۴ این نکته گویای کنار آمدن مسعود با خصم سنی مذهب است.

۱- صنع الدوله، محمد حسن خان: *مرآت البلدان*، صص ۴۳۴ تا ۵۲۸ با تلخیص.

۲- دولت‌شاه سمرقندی، *تذکره الشعراء*، صص ۳۱۳ - ۳۱۴.

۳- همان، ص ۳۱۴.

۴- اسمیت، جان ماسون: *خروج و عروج سربداران*، ترجمه یعقوب آژند، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۲۶.

برای توجیه جهت گیری منابع نسبت به هریک از امیران سربدار، توجه به وجود دو جریان متضاد و نا همگون در حکومت سربداران الزامی است. یکی جریان میانه رو که به بزرگان سربدار متکی بود و دیگر جریان افراطی که هواخواه استقرار مساوات اجتماعی بود و غالباً روستائیان را شامل می‌شد و نمایندگان آنان پیروان شیخ حسن بودند.

دلیل آن که ابن بطوطه طنجه‌ای سنی مذهب، از یک سو سربداران را دزد و راهزن و غارتگر و اصحاب فتنه می‌خواند و از سوی دیگر اعتراف می‌کند آیین عدالت چنان در قلمرو آنان رونق گرفت که سکه‌های طلا و نقره در اردوگاه ایشان روی خاک می‌ریخت و تا صاحب آن پیدا نمی‌شد کسی دست به سوی آن دراز نمی‌کرد^۱، وجود همین دو جناحی است که جان اسمیت از آنان با عنوان قطاع الطریق سربداری و درویشان نظامی شیخ حسن، یاد می‌کند^۲. اسمیت تضاد میان دو جناح را به حوزه اعتقادات مذهبی نیز تعمیم می‌دهد و ادعا می‌کند دولت سربداران بر خلاف باور عام، دست کم از سال (۷۴۸ تا ۷۵۹ هـ.ق) سنی مذهب بوده اند. و تنها در میانه سالهای (۷۵۹ تا ۷۶۳ هـ.ق) این دولت بینش خود را به تشیع تغییر داده است^۳. از منظر نویسنده کتاب قیام شیعی سربداران پیش کشیدن مساله تسنن در قیامی که درونمایه شیعی داشت، تنها نشأت گرفته از بینش دنیا گرایی غربی است^۴.

شواهد حکایت از آن دارد که کتاب تاریخ سربداران را مورخی درباری در عصر خواجه علی مؤید تألیف نموده زیرا هم ستایش و مدح علی مؤید در آن بیش از حد انتظار است و هم گرایش به کم رنگ نشان دادن نقش سازمان درویشان در بر پایی و استمرار دولت سربداری و جبهه گیری ضد درویشی به وضوح در آن هویداست. اگر بپذیریم که خواجه علی مؤید و تاریخ نگار او، وابسته به طیف میانه رو بوده است، حمایت یا عدم

۱- ابن بطوطه: محمد بن عبدالله: سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۰، جلد ۱، ص ۴۶۴.

۲- اسمیت، جان ماسون: همان، ص ۱۶۰.

۳- همان، صص ۸۴-۸۵.

۴- آژند، یعقوب: قیام شیعی سربداران، نشر گستره، ج اول، تهران، ۱۳۶۳، ص حرف اول و ص ۶۸.

حمایت منابع از امیران دوازده گانه سربدار بستگی به آن دارد که هریک هوادار کدام جناح بوده‌اند. از این رو، بزرگ نمایی و توجیه اعمال امیر مسعود دلیلی جز وابستگی او به جناح اعتدالی و میانه رو سربداران ندارد. او با مصلحت گرایی و به منظور برخورداری از حمایت سبزواری‌های شیعه مذهب، با شیخ حسن کنار آمد و با کمک او هم در جنگ با ارغونشاه جانی قربان پیروز گردید و نیشابور را به متصرفات خود افزود و هم در نبرد با علی گاوان برادر طغاتی‌مور ظفر یافت.^۱ از آن سو برای حفظ حمایت سنی مذهبیان نیشابور و هرات، به اقداماتی نظیر ضرب سکه به نام طغاتی‌مور دست زد.

اختلاف علنی میان جناح سیاسی و مذهبی، پس از جنگ زاوه بروز کرد. مسعود که برنی رسیدن به اهداف خود، ابتدا از شیخیان پشتیبانی کرده بود، برای گسترش قلمرو، به هرات - قلمرو آل کرت - لشکر کشید و نزدیک زاوه با معز الدین کرت، درگیر شد. در خلال جنگ، شیخ حسن جویری کشته شد. به گفته اکثر مورخان قتل شیخ حسن به اشاره مسعود صورت گرفت چرا که وی در امور حکومتی مداخله می‌کرد و وجیه الدین مسعود را تحت‌الشعاع قرار داده بود.^۲ مرگ شیخ حسن، وحشت و هراسی در میان لشکریان سربدار برانگیخت و به شکست سربداران و جدایی هواداران شیخ حسن از وجیه الدین انجامید.

پس از مرگ وجیه الدین مسعود، ده شهریار سربدار در خطه بیهق یکی پس دیگری حکمروایی کردند. اینان گاهی دست نشانده جناح سربداران میانه رو و زمانی نماینده شیخیان افراطی بودند. میان این دو جریان مبارزه دوام داشت و شهریاری منسوب به یکی از آنها مطرود می‌شد و نماینده جریان دیگر جای وی را می‌گرفت. شهریاران و فرمانروایان مذکور اسما به سمت جانشین لطف الله پسر وجیه الدین که صغیر بود، و ولیعهد و وارث سلطان شمرده می‌شد، حکومت می‌کردند. جالب توجه‌ترین فرمانفرمای سربدار خواجه شمس الدین علی^۳ نماینده‌ی شیخیان بود. مورخان هواخواه سربداران میانه رو، ضمن این که او را مردی فحاش و بد

۱ - خواند میر: همان، جلد ۳، صص ۳۵۸-۳۵۹؛ میر خواند: همان، جلد ۸، ص ۴۵۱۰.

۲ - میرخواند: همان، جلد ۸، ص ۴۵۱۱.

۳- رشید یاسمی بدون این که از منبعی یاد کند، نام صحیح را برای او، خواجه علی شمس الدین می‌داند. میر خواند نیز تصریح می‌کند فقط به تقلید از مجمل فصیحی و دیگر کتب، نام وی را بر خلاف آنچه در تاریخ سربداران ذکر شده، شمس الدین علی آورده. رک: رشید یاسمی، غلامرضا: *احوال ابن یسین*، شرق، تهران، ۱۳۰۲، صص ۶۲-۶۳؛ میرخواند، همان، جلد ۸، ص ۴۵۱۵.

زبان می‌خوانند، وی را مردی فوق العاده توانا و با استعداد معرفی می‌کنند و به تفصیل در باره‌ی سازمان اجتماعی دولت سربدار در عهد او قلم فرسایی می‌کنند.^۱ به رغم گرایش که او به جناح درویشان دارد و به عنوان شیعی متعصب و سخت گیر در تاریخ معرفی شده است، اسمیت با تکیه بر سکه‌های سربداران ادعا می‌کند وی به دلیل ضرورت‌های سیاسی و تهدیدات خارجی از جانب طغایمور در سال (۷۴۸ هـ.ق) سکه‌هایی با فرمول اهل تسنن ضرب می‌کند اما در سال (۷۵۰ هـ.ق) که امنیت داخلی و خارجی تأمین شده، به ضرب سکه‌هایی مطابق با باورهای خود و پیروانش اقدام می‌کند.^۲ همراهی یحیی کرابی با حیدر قصاب در قتل خواجه شمس الدین علی و به قدرت رسیدن یحیی کرابی، گویای چرخش گوی قدرت به نفع جناح میانه رو است.^۳ وی می‌کوشید تا با درویشان و پیروان حسن جویری کنار بیاید.^۴ قتل طغایمور که توسط او در سال (۷۵۴ هـ.ق) در استرآباد صورت پذیرفت، پیروزی بزرگی برای سربداران و ملت ایران بود چرا که به حاکمیت مغولان خاتمه داده شد.^۵ مبارزه داخلی در دولت سربداران پس از دولت کوتاه ظهیرالدین کرابی، پهلوان حیدر قصاب، امیرزاده لطف الله که هر سه کشته شدند، در عهد حکومت پهلوان حسن دامغانی تجدید شد. پهلوان حسن از بزرگان سربدار و نماینده جناح میانه رو بود. وی سلطان لطف الله، فرزند وجیه الدین مسعود را کشته زمام حکومت را به دست گرفته بود.

پهلوان حسن توانست درویش عزیز، شاگرد و سردمدار درویشان پیرو حسن جویری را به سوی خود جلب کند و شورش شیخیان افراطی را با فرستادن درویش عزیز به جانب اصفهان، فرو نشاند،^۶ اما خواجه علی مؤید

۱ - میرخواند، همان، جلد ۸، صص ۴۵۱۷۸-۴۵۱۶؛ خواندمیر: همان، جلد ۳، ص ۳۶۳؛ دولتشاه سمرقندی: همان، ۳۱۶.

۲ - اسمیت، جان مانسون: همان، صص ۸۸-۸۹.

۳ - خواند میر: همان، جلد ۳، ۳۶۴.

۴ - دولتشاه سمرقندی: همان، ص ۳۱۷.

۵ - میر خواند: همان، جلد ۸، ص ۴۱۵۹؛ خواند میر، همان، جلد ۳، ص ۳۶۴؛ دولتشاه سمرقندی: همان، ص ۳۱۷.

۶ - دولتشاه سمرقندی: همان، صص ۳۱۷-۳۱۸.

۷ - خواند میر: همان، جلد ۸، ص ۴۵۲۱؛ خواند میر: همان، جلد ۳، ص ۳۶۵؛ دولتشاه سمرقندی: همان، ص ۳۱۹.

با همراهی وی و سازمان مریدانش نه تنها بر سبزواری سلطه یافت بلکه با توطئه موجبات قتل پهلوان حسن را نیز فراهم ساخت.^۱

علی مؤید پس از تصاحب زمام امور دولت، تصمیم گرفت با استفاده از تاکتیک امیر مسعود، درویش عزیز و همراهان وی را نابود کند، زیرا دیگر به آنان نیازی نداشت. خواجه به ظاهر خود را موافق و همراه سیاستهای درویش عزیز نشان داد، اما از دیگر سو فرمان قتلش را صادر و جناح افراطی سربداران را که قدرت او را به خطر افکنده بودند، تار و مار کرد. به این ترتیب، علی مؤید تشیع را که از آغاز دولت سربداران مذهب رسمی بود، حفظ کرد ولی سلک درویشان شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری را ممنوع ساخت و مقبره آن دو را به مزبله مبدل ساخت.^۲ علی مؤید که از سیاست او با عنوان سیاست تازیانه و شیرینی یاد شده است،^۳ بدون پشتیبانی عامه‌ی مردم مدتی مدیریت حکومت کرد. به همین علت در مبارزه با ملک هرات شکست خورد و متصرفات خویش و حتی نیشابور را از دست داد. از سوی غرب، امیر ولی، حاکم مغولی گرگان و استرآباد تهدیدش می‌کرد.^۴ در سال (۷۷۰هـ.ق) در سبزواری جناح شیخیان، تحت رهبری درویش رکن الدین قیام کردند. خواجه علی مؤید، در حوزه قلمرو خود برای مقابله با درویش رکن الدین، از امیر ولی، دشمن خود کمک خواست و قلمرو خود را باز پس گرفت، اما سرانجام قلمروش به وسیله امیر ولی تسخیر شد و به ناچار به تیمور پناه برد.^۵ شرف الدین علی یزدی در کتاب ظفر نامه آورده است:

«چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران (تیمور) از این قضایا بپرداخت (فتح هرات)، امیر جهانشاه جاگو را با جمعی از سپاه ظفر پناه جهت تسخیر نیشابور و سبزواری به آنجا روانه کرد... و خواجه علی مؤید سربدار سبزواری نیز چون از توجه لشکر منصور آگاهی یافت، بی توقف به درگاه عالم پناه شتافت.»^۶

۱ - میر خواند: همان، جلد ۸، ص ۴۵۲۲؛ خواند میر: همان، جلد ۳، ص ۳۶۵؛ دولتشاه سمرقندی: همان، صص ۳۲۰-۳۱۹.

۲ - میر خواند، همان، جلد ۸، ص ۴۵۲۳؛ خواند میر: همان، جلد ۳، ص ۳۶۶؛ دولتشاه سمرقندی: همان، صص ۳۲۰.

۳ - پطروشفسکی، ایلیا یا ولوویچ: نهضت سربداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران، ۱۳۵۱، ص ۹۳.

۴ - خواند میر: همان، جلد ۳، ص ۳۶۴.

۵ - همان، دولتشاه سمرقندی: همان، صص ۳۲۲-۳۲۱.

۶ - یزدی، شرف الدین علی: ظفر نامه، به اهتمام محمد عباسی، امیر کبیر، تهران، جلد ۱، صص ۲۲۸-۲۲۷.

به دنبال مرگ تیمور به سال (۸۰۷ هـ.ق) سرداران به سرکردگی شیخ داود، علیه شاهرخ فرزند تیمور خروج کردند، اما کاری از پیش نبردند و ایام دولشان به سر آمد.^۱

نهضت سرداران از ویژگیهای خاصی برخوردار است. این نهضت برای ارج نهادن به ارزشهای انسانی و دفاع از مسائل اخلاقی و وجدانی پدید آمد به تعبیر خواند میر، نسب در آن معتبر نبود.^۲

حتی به بیان اقبال آشتیانی، بعد از قتل امیر وجیه الدین مسعود که مشهورترین امرای سرداری است، سرکردگی این جماعت نصیب گماشتگان و نوکران او شد و ایشان چند سالی یکی بعد از دیگری امارت کردند و غیر از آخرین ایشان که به مناسباتی مشهور شد، بقیه اسم و رسم معتبری نداشتند.^۳

این جنبش، نهضتی خود جوش و مردمی بود و شهریاران و روستائیان همه در آن شرکت داشتند. زمامداران آنان سلاطینی بی تاج و تخت بودند و از پهلوان گرفته تا قصاب و کلو و درویش متصدی امور می شدند. بنابراین، تحلیل ماتریالیستی پطروشفسکی از ماهیت این جنبش و گروههای داخل در سیاست و دولت سرداران با هویت حقیقی این نهضت سازگار نیست.^۴

با این حال، همبستگی میان رهبران مذهبی (شیخیان جوریه)، با رهبران سیاسی (جناح میانه رو)، شرط لازم تداوم این نهضت بود. این نکته قابل توجه است که شیخ حسن و پیروانش بسیار دیر و تنها برای مدت کوتاهی در امور سرداران شرکت کردند.

وی در سال (۷۴۰ هـ.ق) در حبس ارغونشاه افتاد و در سال (۷۴۱ هـ.ق) بنا به ضرورت آزاد شده به امیر مسعود پیوست^۵ و اندکی بعد توسط ابادی او کشته شد. از این رو، گرچه فعالیت شیخیان با مرگ شیخ خلیفه و شیخ حسن تعطیل نشد، اما به دلیل تضییقات این مهم عملی نگردید، لذا در کوتاه مدت زوال دولشان فرا رسید.

۱- خواند میر: همان، جلد ۳، ص ۴۲۵.

۲- خواند میر: همان، جلد ۳، ص ۴۳۵.

۳- اقبال آشتیانی: عباس: تاریخ مغول، امیر کبیر، تهران، ص ۴۷۲.

۴- پطروشفسکی: همان، ص ۹۸.

۵- خواند میر: همان، جلد ۳، صص ۳۵۸-۳۵۹.

گرچه سربداران از حیث مدت حکومت و وسعت قلمرو مقام شامخی نداشتند، اما اهمیت آنان بیشتر در آن است که آشکارا و بی پروا از مذهب تشیع دفاع می‌کردند و نبرد آنان با همسایگان شرقی خود، آل کرت که حامی اهل تسنن بودند نبردی مذهبی، عقیدتی بود که سالها به طول انجامید.^۱ شیخ خلیفه و شیخ حسن جویری وعظ و تبلیغ خود را بر مبنای تشیع اثنی عشری و اعتقاد به ظهور قریب الوقوع امام زمان و آیین مهدویت قرار داده بودند. امرای سربداری بویژه شمس الدین علی و خواجه علی مؤید نیز از این مذهب حمایت می‌کردند.

آخرین حکمران این سلسله امیر مؤید، دستور داد هر بامداد و شام به انتظار صاحب الزمان اسب زین کرده ای از دروازه شهر بیرون برند.^۲ او همچنین برای گسترش فقه ائمه، شمس الدین محمد بن مکی عاملی (شهید اول) اعلم علمای شیعه را به قلمرو خود دعوت کرد.

وی به عللی دعوت خواجه علی مؤید را نپذیرفت، اما کتاب اللعنه الدمشقیه را نوشت و برای سربداران فرستاد و کتاب الروضة البهیه فی شرح اللعنه الدمشقیه، شهید ثانی، شرحی است بر این کتاب که ۱۵۰ سال بعد نوشته شد و تا امروزه روز در سراسر حوزه‌های علمیه شیعه تدریس می‌شود.

این اقدام مهم خواجه که به شهید اول لقب فقیه سربداران بخشید^۳، با هدف رودررو قرار دادن فقهای شیعه در مقابل درویشان جوریه و عوام فریبی و برقراری تشیع فقه‌ای صورت گرفت نه ارضای تمایلات مردم. موضع گیری مذهبی وی در پاسخ به سؤال تیمور که مردم بر دین پادشاهان خود هستند و مذهب او مذهب امیر صاحب قران است، نشان از عمق اعتقادات او دارد و این که در نزد اصحاب قدرت دین تنها وسیله است برای فریب مردم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- حافظ ابرو: همان، جلد ۱، صص ۴۵۲-۴۵۱.

۲- میر خواند: همان، جلد ۸، ص ۴۵۳۳.

۳- امانی، محمد حسن: شهید اول فقیه سربداران، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۲، ص

در نهایت می‌توان چنین نتیجه گرفت که سربداران از طریق حمایت از صوفیه و دفاع از تشیع روشی را در ایران ایجاد کردند که بعداً به وسیله سربداران در سمرقند^۱، میر قوام‌الدین مرعشی در مازندران^۲ و امیر کیا در گیلان^۳، پهلوان اسد در کرمان، مشعشعیان در خوزستان^۴ و بعدها به دست طرفداران شیخ صفی‌الدین اردبیلی در آذربایجان به ایجاد دولت‌هایی از متصوفه شیعی مذهب منجر شد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

-
- ۱ - سمرقندی: کمال‌الدین عبدالرزاق: همان، جلد ۱، ص ۶۳۳؛ خواندمیر، همان، جلد ۳، ص ۴۰۶.
 - ۲ - مرعشی، ظهیرالدین، همان، ص ۱۸۴.
 - ۳ - مرعشی، ظهیرالدین: همان، ص ۱۹۶؛ مرعشی، ظهیرالدین: تاریخ گیلان و دیلمستان، به تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴، صص ۱۵-۱۶.
 - ۴ - کسروی تبریزی، احمد: تاریخ پانصد ساله خوزستان، خواجه، بی‌جا، ۱۳۶۲، ص ۴۰.

کتابنامه

- ۱ - آژند، یعقوب، *قیام شیعی سریداران*، نشر گستره، تهران، ۱۳۶۳.
- ۲ - ابن بطوطه: محمد بن عبدالله: *سفر نامه ابن بطوطه*، ترجمه محمد علی موحد انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۰.
- ۳ - اسمیت جان ماسون: *خروج و عروج سریداران*، ترجمه یعقوب آژند انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۱.
- ۴ - اقبال آشتیانی: عباس: *تاریخ مغول*، امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۶.
- ۵ - امانی، محمد حسن: *شهیید اول فقیه سریداران*، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۶ - پطروشفسکی، ایلیا یا ولووویچ: *نهضت سریداران خراسان*، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران، ۱۳۵۱.
- ۷ - حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله: *زبدہ التواریخ*، تصحیح کمال حاج سید جوادی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۲.
- ۸ - خواندمیر، غیاث الدین: *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، تهران، ۱۳۱۳.
- ۹ - دولتشاه سمرقندی: *تذکره الشعراء*، به تصحیح محمد رضانی، خاور، تهران، ۱۳۶۶.
- ۱۰ - رشید یاسمی غلامرضا: *احوال ابن یمین*، شرق، تهران، ۱۳۰۳.
- ۱۱ - سمرقندی: کمال الدین عبدالرزاق: *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۳.
- ۱۲ - فصیحی خوافی، احمد بن محمد: *مجموع فصیحی*، تصحیح محمود فرخ، باستان، مشهد، ۱۳۴۱.
- ۱۳ - کسروی تبریزی، احمد: *تاریخ پانصد ساله خوزستان*، خواجه، بی جا، ۱۳۶۲.
- ۱۴ - میر خواند، محمد بن خاوندشاه: *روضه الصفا*، تصحیح جمشید کیانفر، اساطیر، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۵ - مرعشی، ظهردین: *تاریخ گیلان و دیلمستان*، به تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۶۴.
- ۱۶ - _____: *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، مطبوعاتی شرق، تهران، ۱۳۴۵.
- ۱۷ - یزدی، شرف الدین علی: *نظرف نامه*، به اهتمام محمد عباسی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۶.
- ۱۸ - کسروی تبریزی، احمد: *تاریخ پانصد ساله خوزستان*، خواجه، بی جا، ۱۳۶۲.